



تلاطمات جاری جامعه‌ی ایران، تمامی ندارد. و هر بار – حتا آن جا که به نظر می‌رسد با توسل به حربه‌ی سرکوب خونین جمهوری اسلامی و یا به یمن حمایت اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری جهانی، این تلاطمات فروکش خواهند کرد – سهمگین‌تر از بار قبل سر بر می‌آورد و همگان را متوجه‌ی عمق، گستردگی، و گریز ناپذیری خود می‌کند. این وضعیت، بر خلاف انبوه تئوری‌ها و نظریه‌پردازی‌های بورژوا رفرمیستی، نه به وجود جمهوری اسلامی به مثابه یک رژیم «بحران‌زا»، نه به بروز اختلافات بعضاً حاد میان جناح‌های مختلف جمهوری اسلامی و سر بر آوردن یک جناح «دگراندیش» و «دموکرات» شده در برابر جناح انحصارگر، نه به عقب افتادگی «صنعتی» جامعه‌ی ایران، نه به کارکرد سرمایه‌ی «تجاری» و خیل آفازاده‌هایی که بر این خوان یغما به مهمانی آمده‌اند، و نه حتا به جنگ و گریزهای سیاسی آمریکا و متحدینش با جمهوری اسلامی، که اساساً به وجود بحران اقتصاد سرمایه‌داری ایران – در متن بحران ساختاری اقتصاد سرمایه‌داری جهان – و نیز نفرت و انزجار توده‌ی مردم محروم و جان به لب رسیده از رژیم هار و وحشی جمهوری اسلامی مرتبط است.

یک ویژگی مهم این وضعیت متلاطم، اهمیت یافتن بیش از پیش راه حل و بدیل کنکرت طبقاتی برای هر دو طبقه‌ی اصلی جامعه است. بورژوازی، در خطوط عمده‌ی خود، اهمیت این مسأله‌ی تعیین‌کننده برای ادامه‌ی حیات سرمایه‌داری در جامعه‌ی ایران – و نیز جلوگیری از وقوع یک انقلاب، و این بار به روالی، دیگر – را درک کرده است. شکل‌گیری پدیده‌ی «دوم خرداد» و آن چه که به «جنبش اصلاحات» موسوم شده است، خود نشانی از این درک و برداشت بورژوازی و اقدام عملی – و البته عبث – آن برای رفع

یا کاهش بحران ساختاری اقتصاد سرمایه‌داری ایران و فراهم آوردن زمینه‌های مناسب کارکرد سرمایه در این جامعه است. اما آیا دیگر طبقه‌ی اصلی جامعه – طبقه‌ی کارگر – هم به لزوم صف آرایی و به طرح راه حل و بدیل طبقاتی خویش در قبال این وضعیت متلاطم اجتماعی اندیشیده است؟ و آیا این بار نیروی آگاه و هم‌بسته‌ی کارگران، می‌تواند تشبثات بورژوازی ایران – و حامیان جهانی آن – را نقش بر آب کرده و پرچم‌رهایی جامعه از وجود منحوس جمهوری اسلامی و این همه نکبت سرمایه‌داری را برافزارد؟ این مهم، می‌تواند دست یافتنی باشد؛ اگر که طبقه‌ی کارگر، آگاه و هم‌بسته‌ی پا به میدان مبارزه‌ی طبقاتی بگذارد؛ جنبش لغو کار مزدی خویش را در برابر استثمار و بردگی مزدی سرمایه‌داری به صف کند؛ و با وقوف به چرایی اقدامات بورژوازی، استراتژی سیاسی خود را به روشنی تعیین کرده و در لحظه به لحظه‌ی این مبارزه مستمر، پراتیک نماید. نوشته‌ی حاضر، تنها به منظور تاکید بر پاره‌ای از مسائلی که به این منظور می‌باید مورد توجه قرار گیرند، نگاشته شده است.

«جنبش اصلاحات» بورژوازی

تلاش بسیاری توسط دستگاه تبلیغاتی بورژوازی – و پاره‌ای از جریانات «چپ» – صورت می‌گیرد، تا وجود «جنبش اصلاحات» ارتجاعی بورژوازی یا به مثابه تنها راه حل و بدیل ممکن تلاطمات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی امروز ایران، و یا حداقل یک بازیگر و فاکتور اصلی تحولات جاری، قلمداد شود؛ و آن چنان مهم و تعیین‌کننده، که گویا بدون وجود آن و بدون در نظرداشت سیاست‌های آن، حتا نمی‌توان به تعیین استراتژی سیاسی و مبارزه‌ی طبقاتی پرداخت؛ اما آن چه که وضعیت متلاطم امروز جامعه‌ی

ایران، بحران حکومتی بورژوازی، و مضمون و محتوای واقعی اختلافات میان جناح‌های مختلف بورژوازی را از دوره‌های گذشته متمایز می‌کند، به هیچ وجه حضور «جنبش اصلاحات» بورژوازی و عروج بخشی از طبقه‌ی سرمایه‌دار ایران برای گذار از «دولت سرمایه‌دار به دولت سرمایه‌داران» نیست. در واقع، نه تنها ایده‌ی مشارکت همگانی طبقه‌ی سرمایه‌دار در حاکمیت دولت سرمایه‌دار برای بورژوازی ایران تازگی ندارد، بلکه برنامه‌ی «جنبش اصلاحات» بورژوازی در این دوره حتا تفاوت ماهوی چندانی با خواسته‌های رفرمیستی «جبهه‌ی ملی» در فاصله‌ی سال‌های ۲۰ تا ۳۲ نیز ندارد. ایده‌ی مشارکت همگانی طبقه‌ی سرمایه‌دار در حاکمیت دولت سرمایه‌دار، کشمکش در زمینه‌ی چگونگی برنامه‌ریزی تولید کاپیتالیستی، مجادله بر سر تعیین خطوط اساسی انتظام مدنی و اجتماعی جامعه، و مسائلی مانند این‌ها، همگی موضوعاتی هستند که در همه‌ی جوامع سرمایه‌داری مورد مناقشه‌ی گرایشات مختلف بورژوازی قرار داشته یا دارند و تنها مربوط به جامعه‌ی سرمایه‌داری ایران و «جنبش اصلاحات» بورژوازی آن نمی‌شوند. مجادله حول این مسائل، تا آن جا که به ایران بازمی‌گردد، به عنوان نمونه از زمان مشروطیت تا هنگام اصلاحات ارضی، حول نظرگاه‌های مختلف نسبت به نحوه‌ی انکشاف کاپیتالیستی جامعه و ویژگی‌های آن در جریان بود. گرایشی از بورژوازی ایران، طی آن دوره، بر مسأله‌ی توزیع همگون شرایط تولیدی و انباشت برای همه‌ی سرمایه‌داران، کاهش دخالت دولت در تعیین خط مشی اقتصادی به نفع قشر خاصی از سرمایه‌داران، حمایت دولت از محصولات داخلی در برابر کالاهای خارجی، افزایش بارآوری کار به منظور تامین قدرت رقابت تولیدات داخلی با کالاهای خارجی، و مانند این‌ها، تاکید داشت. و در زمینه‌ی مسائلی سیاسی و

اجتماعی نیز از «انتخابات آزاد»، که تنها به سود نمایندگان خاصی از بورژوازی نباشد، اجرای قانون اساسی، و حتا آزادی احزاب سیاسی در چهارچوب قوانین سرمایه داری حمایت می‌کرد. تاریخ انکشاف و گسترش شیوهی تولید سرمایه داری در ایران، چنین مجادلاتی میان گرایش‌های مختلف بورژوازی را به دفعات تجربه کرده است. اما «جنبش اصلاحات» امروز بورژوازی با همی عتیق و سترون بودن‌اش، از ویژگی نوبنی نیز برخوردار است. مجادلات گذشتهی گرایش‌های مختلف بورژوازی، در اساس بر بستر انکشاف کاپیتالیستی جامعه و به منظور تامین سلطه‌ی خواست‌ها و سیاست‌های این یا آن گرایش بر روند سرمایه داری شدن جامعه صورت می‌گرفت. این بار اما، «جنبش اصلاحات» بورژوازی در فضایی کاملاً متفاوت – بر بستری که بن بست و فروماندگی راه حل کاپیتالیستی را تجربه می‌کند – سر بر آورده است. و از همین رو، بر خلاف آن چه که به ظاهر ادعا می‌شود، نه تنها نشانی از عروج سیاسی و فرهنگی و فکری بورژوازی – در قیاس با گذشتهی بورژوازی – را انعکاس نمی‌دهد، که اساساً ضعف و درماندگی آن را تصویر می‌کند. آن چه که به «جنبش اصلاحات» بورژوازی در این دوره حاضر ویژگی می‌بخشد، همین بحران ساختاری اقتصاد سرمایه داری است، که مدت‌هاست جامعه را در خود فرو کشانده و به همگی تشبثات بورژوازی برای رفع یا کاهش آن نیز تاکنون پاسخ منفی داده است. «جنبش اصلاحات» بورژوازی، واکنش بخشی از بورژوازی ایران در برابر بیش از دو دهه بحران اقتصاد سرمایه داری بود؛ بحرانی که «جنبش اصلاحات» را نیز در خود غرق کرد و بورژوازی را ناامیدتر و مستاصل‌تر از گذشته بر جای گذاشت.

بورژوازی و بحران جاری اقتصادی

تشبثات بورژوازی در چاره کردن بحران جاری اقتصادی، در حقیقت امر با «دوم خرداد» و «جنبش اصلاحات» ارتجاعی بورژوازی از دوره ریاست جمهوری خاتمی آغاز نگشته است. پیشینی این تلاش‌ها، در دوره حیات جمهوری اسلامی، به زمان ریاست جمهوری رفسنجانی می‌رسد. این، اعضای کابینهی رفسنجانی و اقتصاددانان و مشاوران وی در جریان «خدمت‌گزاران سازندگی» بودند، که بنیان سیاست‌های اقتصادی بورژوازی در دوره تاریخی حاضر را پی ریزی کردند. در زمان رفسنجانی بود، که وضعیت نابسامان اقتصادی به عنوان یک «معضل» به پیش صحنه جامعه کشیده شد، «سردار» رخت

«سازندگی» بر تن کشید، و چاره اندیشی به منظور غلبه بر بحران اقتصادی را محور اساسی برنامهی دولت وقت اعلام نمود. پذیرش سیاست‌های «صندوق جهانی پول» و همگی تبعات شوم و زیان بار اقتصادی و سیاسی و اجتماعی آن از همان دوران رفسنجانی، بن مایهی سیاست‌های اقتصادی جمهوری اسلامی شده بود.

اما برای سرمایه داری ایران، که از آغاز نیمه دوم دهه ۵۰ تا به امروز در سراشیب یک بحران عمیق اقتصادی سر خورده است، سیاست‌های «صندوق جهانی پول» نیز نمی‌توانست چاره ساز گردد؛ چرا که بحران اقتصاد سرمایه داری، ریشه در شیوهی تولید کاپیتالیستی دارد و دقایق حیات و کارکرد آن تنها در متن مشخصات بحران اقتصاد سرمایه داری جهانی قابل بررسی است. بحرانی که به تجربهی خود حیات سرمایه داری جهانی در این سال‌های اخیر، نشان داده است که فاقد هر نوع راه حل و بدیل کاپیتالیستی می‌باشد. در شرایطی که کشتی اقتصاد سرمایه داری جهانی به گل نشسته بود، سیاست دیگر کشتی بان نمی‌توانست کشتی طوفان زدهی اقتصاد سرمایه داری ایران را به ساحل نجات رهنمون گرداند.

تلاش برای جلب سرمایه های ایرانی و خارجی، خصوصی سازی گستردهی کارخانجات و موسسات تولیدی، کاهش هزینهی تولید به زیان زندگی مردم کارگر و مزدبگیر، و... به امید مهار کردن بحران اقتصادی، محور اساسی برنامه ریزی جمهوری اسلامی از آغاز دوره ریاست جمهوری رفسنجانی تاکنون بوده است. بورژوازی ایران در طول این سالیان دراز، از کلیه امکانات و راه های موجود و مقدر برای تحقق این اهداف استفاده برده است. دعوت مستمر از سرمایه داران ایرانی و خارجی برای سرمایه گذاری در ایران، تعهد به اجرای انواع معافیت‌های مالیاتی طولانی مدت برای تراست‌ها و انحصاراتی که به صدور سرمایه به ایران اقدام کنند، تضمین امنیت کامل سرمایه گذاری‌ها و وعدهی برقراری همه گونه تسهیلات و شرایط لازم برای سودآوری هر چه افزون‌تر سرمایه ها، در کنار پیش برد مداوم سیاست‌های ضد کارگری – سیاست‌هایی نظیر بیکارسازی‌های روزافزون، انجماد دستمزدها و یا عدم پرداخت طولانی مدت آن‌ها، رواج گستردهی قراردادهای موقت کار، از شمول قانون کار خارج کردن کارگاه های با کم‌تر از پنج کارگر، که در حدود دو میلیون کارگر را از دایرهی قانون کار کنار می‌گذارد؛ و پس از آن آیین نامهی جدید مادهی ۱۹۱ در مورد موسسات با کم‌تر از ده کارگر، که بخش وسیعی از کارگران را از کاربرد ۳۷ مادهی قانون کار حاضر محروم می‌کند و... –

همگی از جمله تشبثات دور و نزدیک بورژوازی به منظور غلبه بر بحران اقتصاد سرمایه داری ایران بوده است.

بحران ساختاری اقتصاد سرمایه داری، ویژگی برجستهی وضعیت سیاسی و اجتماعی امروز ایران و تداوم ضعف و فروپاشیدگی جمهوری اسلامی سرمایه را توضیح می‌دهد. بر خلاف برخی تصورات و توهومات رایج – که دیگر این روزها در برخورد با صخره‌ی عظیم واقعیات، از سر اجبار و استیصال به عقب می‌نشینند – بحران جاری اقتصاد سرمایه داری ایران، هیچ راه حل و بدیل کاپیتالیستی مطمئنی فرا روی خود ندارد. طرح تعدیل ساختاری «صندوق جهانی پول» – و دیگر سیاست‌های سرمایه داری جهانی، که نتایج شوم خود را تا هم اکنون به وضوح در گستره‌ای به وسعت این جهان آشکار کرده‌اند – عجیب است که بتواند سرمایه داری ایران را از ورطه‌ی این بحران عمیق بیرون بکشد. این سیاست‌ها و تشبثات، تاکنون جز به بیکارسازی‌های بیشتر، فقر و گرسنگی افزون‌تر، شرایط کار و معیشت سخت‌تر، تامينات اجتماعی پایین‌تر، و گستردگی نابسامانی‌های اجتماعی در جای جای این جهان نیانجامیده است. مصائب ناشی از بحران جاری اقتصاد سرمایه داری، نه فقط تودهی مردم در آرژانتین و اندونزی را به خاک سیاه نشانده، بلکه حتا کارگران و مزدبگیران آمریکایی و آلمانی را هم در چنبره‌ی خود گرفتار کرده و با مزه تلخ بیکاری و فقر آشنا نموده است.

در ایران، بر اساس آمار سازمان ملل در سال ۲۰۰۲، هزینهی زندگی در طی بیست سال گذشته به صد برابر افزایش یافته، در حالی که حداقل دستمزدها تنها ۵۵ درصد بیش‌تر شده است. بر اساس همین آمار، خط فقر مطلق در روستاهای ایران ۱۶/۸ درصد و در شهرها ۱۴/۶ درصد است؛ توزیع نابرابر ثروت، ۷۰ درصد مردم را در بحران خط فقر قرار داده است؛ تنها ۳۰ درصد از مردم بالای خط فقر زندگی می‌کنند؛ ۹۰ درصد نقدینگی کشور در دست ۱۰ درصد جمعیت قرار دارد؛ مصرف ۱۰ درصد ثروت مندترین افراد جامعه، ۲۰ برابر ۱۰ درصد از فقیرترین افراد جامعه است؛ لحظه به لحظه بر شمار کودکان خیابانی افزوده می‌شود؛ و بیش از پنج میلیون کودک فقط از سوء تغذیه رنج می‌برند. بنا به آمارهای رسمی، نرخ بیکاری در ایران، ۱۴/۲ درصد برآورد می‌شود، اما منابع آماری دیگر نرخ بیکاری را حداقل ۱۷ درصد ارزیابی می‌کنند. و این در حالی است، که هر سال در ایران در حدود یک میلیون و ۸۰۰ هزار نفر به سن ۱۸ سالگی می‌رسند و با

توده‌های طبقه‌ی کارگر است، که طبیعتاً از محدودی جنبش کارگری بسی فراتر می‌رود و سیاست و افق معینی درباره‌ی ساختار دولت، برنامه‌ریزی اقتصادی، و انتظام مدنی جامعه را تداعی می‌کند. جنبش اتحادیه‌ای در پروسه‌ی انکشاف تاریخی خود با سیاست‌ها و شعارهای معینی تداعی شده است، شرایط خودویژه‌ای را پشت سر گذاشته است، از مهم‌ترین روندهای مبارزه‌ی طبقاتی و گرایش‌های سیاسی در سطح جهان و در هر کشوری تاثیر پذیرفته است، و به نوبه‌ی خود به نحوی تعیین کننده در برخی از دوره‌های تاریخی بر جریان مبارزه‌ی طبقاتی و جنبش‌های کارگری تاثیر نیز گذاشته است. اما در همه حال، و در همه جا، جنبش اتحادیه‌ای با مبارزه برای بهبود شرایط کار و معیشت کارگران – در دوره‌های رونق و شکوفایی سرمایه‌داری – و با تلاش برای جلوگیری از مبارزه‌ی حاد کارگران و تخفیف دادن و یا به انحراف کشاندن آن – در دوره‌های بحران و وخامت موقعیت سرمایه‌داری – معنا یافته است.

در هر دوی این ادوار مختلف، علی‌رغم تفاوت‌های ظاهری، بنیان جنبش اتحادیه‌ای جز پذیرش مناسبات سرمایه‌داری و تمکین به اساس استثمار و بردگی مزدی نبوده است. حتا آن جا که شرایط متحول سیاسی و اجتماعی، به ناگزیر رنگی تند و رادیکال به جنبش اتحادیه‌ای می‌زند و شعارها و سیاست‌های آن را به ظاهر از سقف سنت و افق همیشگی‌اش فراتر می‌برد، نیز این جنبش پا را از حریم سرمایه‌داری خارج نمی‌گذارد و مناسبات سرمایه‌داری و بردگی مزدی آن را به چالش نمی‌گیرد. در چنین شرایطی، حتا آن جا که توده‌ی کارگر و مزدبگیر جان به لب رسیده، استثمار و بردگی مزدی سرمایه‌داری را به مبارزه می‌طلبند، جنبش اتحادیه‌ای پای در کار «آرام‌سازی» مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر و حفظ «امنیت» جامعه می‌ماند.

جنبش اتحادیه‌ای، پاسخ پراتیکی معینی است که گرایش رفرمیستی – و سوسیال دموکرات – در طبقه‌ی کارگر در مقابل ایده‌ی اتحاد و مبارزه‌ی جمعی کارگران برای بهبود شرایط کار و معیشت خود قرار داده است. تاریخ تکامل جنبش اتحادیه‌ای، به ویژه در کشورهای اروپایی که مهد این جنبش بوده‌اند، تاریخ تبدیل این جنبش به ظرف تشکیلاتی احزاب بورژوازی رفرمیست و سوسیال دموکرات در جنبش طبقه‌ی کارگر است. از همین رو، معنا و کارکرد واقعی «دموکراسی» بورژوازی این احزاب به ظرف تشکیلاتی آن‌ها در جنبش کارگری نیز تسری یافته و جنبش اتحادیه‌ای، تکامل تاریخی یک

«بوروکراسی مافوق کارگران» و کنترل توده‌ی کارگر توسط این بوروکراسی را در درون خود تجربه کرده است. جنبش اتحادیه‌ای، به ویژه با عروج گرایش متناظر خود به قدرت سیاسی در این کشورها، مدت‌هاست که به بخشی تفکیک‌ناپذیر از ساختار مدنی جامعه‌ی بورژوازی بدل شده است. و در پیوستگی هماهنگ با سایر اجزای این ساختار، تکلیفی جز حراست از بنیان‌های جامعه‌ی مدنی بورژوازی و وظیفه‌ای جز متقاعد نمودن کارگران به قبول استثمار و بردگی مزدی سرمایه‌داری ندارد. تقابل جنبش اتحادیه‌ای با تشکلهای رادیکال کارگری – شوراها، کمیته‌های کارخانه و... – نشانی از همین خاصیت جنبش اتحادیه‌ای در حراست از بنیان‌های نظم سرمایه‌داری، است.

گرایش رفرمیستی و جنبش اتحادیه‌ای، نه تنها منتقد رادیکال سرمایه‌داری و قانون «سود» و بردگی مزدی آن نیست، که وجود این‌ها، داده‌های وجودی گرایش رفرمیستی و جنبش اتحادیه‌ای است. آن چه، به ویژه در شرایط رونق و شکوفایی سرمایه‌داری، میدان فعالیت گرایش رفرمیستی و جنبش اتحادیه‌ای را فراخ می‌کند، پشت دادن به مبارزه‌ی اقتصادی و رفاهی طبقه‌ی کارگر و چانه زدن با سرمایه‌داری بر سر افزایش بهای بازتولید نیروی کار و بهبود شرایط کار و معیشت آن است. کارگران در افق رفرمیستی، و سنت جنبش اتحادیه‌ای آن، متشکل می‌شوند تا در چهارچوب نظم سرمایه‌داری و با تمکین به استثمار و بردگی مزدی، فقط شرایط کار و معیشت خود را بهبود دهند، نه آن که از این شرایط نکبتی‌رهایی یابند! گرایش رفرمیستی و جنبش اتحادیه‌ای، پای کارگران را در میدان سرمایه‌داری به زنجیر می‌کشد و افق‌رهایی از استثمار و بردگی مزدی سرمایه‌داری را از کارگران می‌گیرد!

سازمان‌یابی اتحادیه‌ای هر چند که پدیده‌ی نوینی در جنبش کارگری ایران نیست، اما فاقد هر نوع سنت ریشه‌داری در میان طبقه‌ی کارگر ایران است. در شرایط فقدان فعالیت مستمر احزاب رفرمیست و سوسیال دموکرات، وجود خفقان خونین در جامعه، تغییر بافت طبقه‌ی کارگر و افزایش سریع کارگران صنعتی در نتیجه‌ی اصلاحات ارضی دهه‌ی ۴۰، انکشاف سرمایه‌داری و رونق آن با افزایش درآمد نفت در اواسط دهه‌ی ۵۰، و... جنبش اتحادیه‌ای محمل‌چندانی برای فعالیت مداوم و موثر و ریشه‌دواندن در جنبش طبقه‌ی کارگر در ایران را نیافته است. برعکس، طبقه‌ی کارگر در ایران، یا تحت تاثیر انقلاب اکتبر و فعالیت گرایش کمونیستی کارگران

و یا زیر فشار واقعیت‌های عینی مبارزه‌ی طبقاتی، از دیرباز آموخته است، که با تمکین به نظم سرمایه‌داری به یک زندگی شایسته‌ی انسان دست نخواهد یافت. تاریخ مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر ایران در بخش اعظمی از حیات خود، به روشنی گواهی است بر این واقعیت سترگ که توده‌ی کارگر، مهم‌ترین و عظیم‌ترین اعتراضات و اعتصابات خود را با پشت سر نهادن قانونیت بورژوازی و دست بردن به اشکال ریشه‌ای مبارزه‌ی طبقاتی به پیش برده است.

ایده‌ی برپایی اتحادیه‌ی کارگری در شرایط امروز ایران هم نه از عزم آگاهانه‌ی کارگران برای تحمیل مطالبات خود بر بورژوازی، نه از باور داشت توده‌ی کارگر به مطلوبیت سازمان‌یابی اتحادیه‌ای در مبارزه علیه استثمار سرمایه‌داری، بلکه در اساس از تلاش بورژوازی برای جلوگیری از مبارزه‌ی رو به گسترش طبقه‌ی کارگر و به انقیاد کشاندن آن در چهارچوب نظم سرمایه‌داری ناشی می‌شود. با تحقق این امر، در عین حال از نظر بورژوازی، یک شرط مناسب و لازم آرام سازی مراکز کار در جهت جلب سرمایه‌گذاری و بهره‌کشی بیشتر از گرده‌ی طبقه‌ی کارگری که امکان بهبود کار و معیشت خود را نه به مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری، بلکه به افق رفرمیستی و سنت اتحادیه‌ای گره زده است، تامین می‌شود. و شوراها‌ی اسلامی کار، که هم به اعتبار انزجار روزافزون توده‌ی کارگر از آن‌ها و هم به اعتبار ساختار و کارکرد تاکتونی خود دیگر زاید و دست و پا گیر شده‌اند، نیز تغییر شکل و وظیفه داده و در واقع از سر راه این تحول بورژوازی کنار زده خواهند شد. بی جهت نیست، که امروزه بورژوازی – حداقل بخشی از آن – مدافع «حق تشکل» کارگران می‌شود، فعالین اتحادیه‌ای با پرچم «تشکل مستقل کارگری» پا به میدان می‌گذارند، و «سازمان جهانی کار» نیز با دخالت فعال خود و در توافق با «وزارت کار» جمهوری اسلامی می‌کوشد زمینه‌ی فعالیت این جنبش و ایجاد تشکل آن در ایران را فراهم کند. حسینی، وزیر کار جمهوری اسلامی سرمایه، در یک مصاحبه مطبوعاتی ضمن اعلام گسترش روابط جمهوری اسلامی با «سازمان جهانی کار» و مشورت و توافق دو جانبه پیرامون تعیین تکلیف تشکلهای کارگری، اعلام می‌کند که با این موافقت نامه: «تقویت و توسعه‌ی نهادهای کارگری مستقل از دولت فراهم و اصلاح بخشی از قانون کار در این مسیر نیز ممکن شده است.» خواجه نوری، معاون وزیر کار در امور تنظیم روابط کار، نیز در همین رابطه اظهار می‌دارد که: «با این اصلاحات، نقش و وظایف سندیکاها

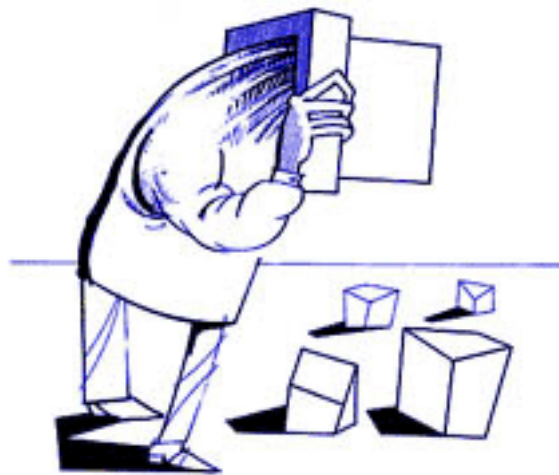
از شوراهای اسلامی جدا می‌شود و شوراهای اسلامی کار عهده دار نقش مشارکتی در واحدهای اقتصادی خواهند بود.» (همشهری)، ۲۷ و ۲۸ اردیبهشت ۸۲) هم زمان «فعالین و احیا کنندگان سندیکاهای کارگری»، در بیانه‌ای به مناسبت اول ماه مه، ضمن اشاره به فقدان اتحادیه‌های مستقل کارگری، خواهان رفع هر گونه محدودیت از فعالیت سندیکایی می‌شوند و تصریح می‌کنند که: «ما کارگران به دلیل محرومیت از داشتن تشکیلات اتحادیه‌های مستقل، از حضور نمایندگان واقعی خود در پارلمان و دیگر نهادهای مدنی مثل شورای عالی کار و هیات‌های حل اختلاف و غیره محروم هستیم.» نامی سرگشاده جمعی از فعالین کارگری خطاب به حسینی، وزیر کار جمهوری اسلامی سرمایه، نیز در تداوم همین

تحرك سیاسی بورژوازی منتشر می‌شود. این جمع - که از مقاله «جنگ قدرت» در نشریه «جامعه»، چنین برمی‌آید که نمایندگان از هفت سندیکای کارگری قدیمی و یک نماینده از «کانون بازنشستگان کارگر» هستند و با تشکیل «هیات موسس سندیکاها و انجمن‌های صنفی کارگران»، کوشش‌هایی را به منظور تجدید حیات سندیکاهای کارگری در ایران آغاز کرده‌اند و ملاقات‌ها و مشورت‌هایی نیز با برنارد جرنیگان، نماینده اعزامی «سازمان جهانی کار» به ایران، در این مورد داشته‌اند - در نامی سرگشاده خود از پذیرش «حقانیت

تشکلات اتحادیه‌ای» توسط وزارت کار جمهوری اسلامی اظهار خوشحالی می‌کنند و می‌نویسند که: «امروز ما کارگران اعضای سندیکاهای سابق، فعالین سندیکایی کارگری و شما وظایف بس سنگینی را در پیش برد تصویب و اجرای قانون به نفع ایجاد سندیکاها بر عهده داریم. جسارتا باید اذعان داشت که وظایف شما به عنوان وزیر کار در این مرحله بنا به تعهدی که از سوی به کارگران کشور و از طرفی به سازمان‌های جهانی، سندیکایی و سازمان جهانی کار دارید، بس سنگین‌تر است... ضمن تقدیر از پذیرش و اعلام این موضع از جانب شما (که سندیکا تنها تشکیلات صنفی و قانونی کارگران است) از این مواضع حمایت می‌کنیم.» («یاس نو»، شماره ۹۱، چهارم تیر ۱۳۸۲)

پاشنه‌ی آشیل باور سیاسی فعالین و طرف داران جنبش اتحادیه‌ای در وضعیت امروز ایران، آن است که نه تنها می‌پندارند بورژوازی کمر همت به توسعه‌ی اقتصادی و مدنی و سیاسی جامعه

بسته است، که این مهم - در شرایطی که اقتصاد سرمایه داری جهان، و به تبع آن ایران، در بحرانی عمیق دست و پا می‌زند - دست یافتنی هم هست. و بنابراین، طبقه‌ی کارگر ایران باید این فرصت را مغتنم بشمارد و ضمن پذیرش نظم سرمایه داری و تمکین به اساس استثمار و بردگی مزدی، پاره‌ای از مطالبات اقتصادی و رفاهی خود را در متن این پروسه‌ی توسعه‌ی اقتصادی و مدنی و سیاسی بورژوازی به آن تحمیل نماید! تلاش برای سازمان یابی اتحادیه‌ای طبقه‌ی کارگر، برپایی «تشکل مستقل کارگری»، هم کاری با «سازمان جهانی کار»، تقدیر از وزیر کار جمهوری اسلامی سرمایه، و امکان شرکت در نهادهای مدنی جامعه‌ی بورژوازی چون پارلمان و شورای عالی کار و... برای چانه



زدن با سرمایه داری برای افزایش بهای بازتولید نیروی کار و قدری بهبود در شرایط کار و معیشت توده‌ی کارگر، بنیان انتظارات گرایش رفرمیستی و نهایت راه حل و دورنمای آن برای طبقه‌ی کارگر در ایران را آشکار می‌کند.

گرایش کمونیستی و جنبش شورایی کارگران

گرایش کمونیستی طبقه‌ی کارگر، بیان مبارزه‌ی ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر، و انعکاس افق سیاسی و سنت مبارزه‌ی کارگری برای الغای بردگی مزدی و مالکیت خصوصی سرمایه داری و برپایی جامعه‌ی آزاد و برابر انسان‌ها از طریق انقلاب کارگری است. جنبش شورایی طبقه‌ی کارگر، ابزار سازمان یابی کارگران در متن این مبارزه‌ی معین و افق و سیاست متناظر با آن است.

در جنبش شورایی طبقه‌ی کارگر، مبارزه برای بهبود شرایط کار و معیشت توده‌ی کارگر، مبارزه برای مطالبات اقتصادی و رفاهی کارگران،

یک انگیزه و تلاش دایمی است؛ یک جزء تفکیک ناپذیر مبارزه برای الغای بردگی مزدی و مالکیت خصوصی سرمایه داری است؛ اما این انگیزه و تلاش دایمی، با مضمونی اساسا متفاوت نسبت به جنبش اتحادیه‌ای، در جریان زندگی و مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر جاری می‌شود. در این جا، هر مبارزه‌ای برای بهبود شرایط کار و معیشت کارگران - که نقطه‌ی آغاز و در عین حال نهایت افق و انتظار جنبش اتحادیه‌ای است - تنها به مثابه جزئی تفکیک ناپذیر از روند مستمر مبارزه‌ی ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر معنا می‌یابد؛ مبارزه‌ای که در تمامی لحظات خود، افق الغای بردگی مزدی و مالکیت خصوصی سرمایه داری را جلوی چشم طبقه‌ی کارگر می‌گیرد و می‌کوشد از دل هر مبارزه‌ی معین، طبقه‌ی کارگری خودآگاه تر و هم بسته تر را به صحنه‌ی این مبارزه بکشاند.

تفاوت بنیادین گرایش کمونیستی طبقه‌ی کارگر با گرایش رفرمیستی آن در همین مسأله‌ی اساسی ریشه دارد. گرایش رفرمیستی، افق و انتظار مبارزه‌ی کارگران برای الغای بردگی مزدی و استثمار سرمایه داری را کور می‌نماید؛ پای مبارزه‌ی کارگران را در زمین بورژوازی زنجیر می‌کند؛ و حرمت انسانی کارگر را تا حد برده‌ی سرمایه، که صرفا در پی قدری بهبود در شرایط کار و معیشت خود است، تنزل می‌دهد. آن چه که برای گرایش رفرمیستی مبنای مبارزه‌ی جاری کارگران و غایت انتظار و افق آن است، اما برای گرایش کمونیستی کارگران تنها لحظاتی از مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر است که می‌باید در استمرار خود به رهایی و آزادی کارگران - و توده‌ی مردم جامعه - از مشقات استثمار سرمایه داری بیانجامد.

توده‌ی کارگری که نکبت و حقارت استثمار و بردگی مزدی سرمایه داری را در لحظه‌ی به لحظه‌ی کار و زندگی خود و خانواده‌اش تجربه‌ی می‌کند، نه فقط به بهبود شرایط کار و معیشت هم اکنون خود می‌اندیشد، که - بر خلاف توهمات که بورژوازی و گرایش رفرمیستی، مبنی بر گریزناپذیری تمکین طبقه‌ی کارگر به مناسبات سرمایه داری و ابدیت جامعه‌ی مدنی بورژوازی، در بوق و کرنا می‌کنند - بدون تردید در پی چاره‌ای برای رهایی کامل از این شرایط غیر انسانی نیز هست. این، ذاتی طبقه‌ی کارگری است که جز با درهم شکستن سیادت سیاسی

بورژوازی و الغای مالکیت خصوصی سرمایه داری، از بردگی مزدی و مشقات ناشی از ستم و استثمار جامعه‌ی مدنی بورژوازی رهایی نمی‌یابد. سازمان یابی شورایی طبقه‌ی کارگر، ابزار این مبارزه برای حفظ حرمت انسانی کارگر و ارتقای موقعیت اجتماعی او، در عین تلاش مستمر برای الغای بردگی مزدی و مالکیت خصوصی سرمایه داری از طریق یک انقلاب کارگری است. انقلاب کارگری، در سنت گرایش کمونیستی و جنبش شورایی کارگران، نقطه‌ی اوج این مبارزه‌ی مستمر و درهم تنیده شده است؛ انقلابی که برآمد خودآگاه شدن طبقه‌ی کارگر، برآمد خواست درهم شکستن سیادت سیاسی بورژوازی و خلع ید از مالکیت خصوصی آن، و برآمد آمادگی طبقه‌ی کارگر برای به دست گرفتن سرنوشت جامعه است. انقلاب کارگری تنها از هزارتوی مبارزه برای تحمیل و تثبیت خواستهای اقتصادی و سیاسی کارگران بر بورژوازی و در نتیجه‌ی برهم خوردن توازن قوای طبقاتی و اجتماعی، به زیان بورژوازی و به سود کارگران و کل جامعه‌ی بشری، مقدور می‌شود.

جنبش شورایی کارگران نه به قانونیت بورژوازی، که به نیروی مبارزه‌ی توده‌ی کارگر علیه سرمایه داری متکی است؛ سیاست خود را نه از مصلحت سرمایه، که از منفعت آنی و آتی کل طبقه‌ی کارگر اخذ می‌کند؛ و سرنوشت مبارزه‌ی خود را نه با توسل به بوروکراتیسم مافوق کارگران، که با اتکا به گسترده‌ترین دموکراسی مستقیم کارگری تعیین می‌نماید.

جنبش شورایی، پدیده‌ی دیرپا و سنتی دیرآشنا در طبقه‌ی کارگر جهانی است. این جنبش هم به مانند جنبش اتحادیه‌ای، تاریخ و پیشینه‌ی دارد، با سیاست‌ها و شعارهای معینی تداعی شده است، شرایط خودویژه‌ی را پشت سر گذاشته است، از مهم‌ترین روندهای مبارزه‌ی طبقاتی و گرایش‌های سیاسی تاثیر پذیرفته و به نوبه‌ی خود بر جریان مبارزه‌ی طبقاتی و جنبش‌های کارگری در برخی از دوره‌های تاریخی تاثیر گذاشته است. تاریخ و پیشینه‌ی جنبش شورایی، اما مهم‌ترین و شکوه‌مندترین و انسانی‌ترین لحظات زندگی و مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر جهانی را رقم می‌زند. «کمون پاریس» و «انقلاب اکتبر روسیه»، و صدها و هزارها مبارزه‌ی کارگری دیگر، آن لحظات برجسته و پرشور تاریخ جنبش کارگری جهانی هستند، که با مشخصه‌های گرایش کمونیستی و جنبش شورایی کارگران تداعی می‌شوند. در جامعه‌ی ایران هم، تلاش کارگران برای برپایی شوراها در روزهای قبل و بعد از انقلاب ۱۳۵۷، و تمامی آن فعالیت‌ها و اقدامات

دل گرم‌کننده‌ای که با شوراها کارگری جریان یافت — علی‌رغم هر ایراد و کمبودی، که نشانه‌ی ضعف گرایش کمونیستی کارگران بود — اما یادآور رادیکال‌ترین شکل سازمان‌یابی، گسترده‌ترین تحرک، و موثرترین مبارزات کارگری است.

در پاره‌ای از مباحث جنبش کارگری جهانی، سازمان‌یابی شورایی کارگران را اغلب آلت‌رناتیو کارگری در دوره‌های برآمد انقلابی و بدیلی برای فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی طبقه‌ی کارگر در چنین دوره‌هایی قلمداد می‌کنند. در چنین مباحثی، این واقعیت آشکار یک سره به طاق نسیان سپرده می‌شود، که اگر در شرایط متعارف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در برخی از کشورها، این جنبش اتحادیه‌ای — و نه جنبش شورایی طبقه‌ی کارگر — است که اغلب با مبارزه برای بهبود شرایط کار و معیشت کارگران تداعی شده است، این جز به اعتبار خصایل بنیادین جنبش اتحادیه‌ای — تمکین به مناسبات سرمایه داری و استثمار و بردگی مزدی آن، ظرفیت کار قانونی در چهارچوب نظم جامعه‌ی مدنی بورژوازی، تلاش برای جلوگیری و یا تخفیف دادن و به انحراف کشاندن مبارزات حاد کارگری، بدل شدن به آلت‌رناتیو سازمان‌یابی احزاب بورژوازی رفرمیست و سوسیال دموکرات در جنبش کارگری ... — و در نتیجه، حمایت بورژوازی از این گونه‌ی سازمان‌یابی کارگران، ممکن نگشته است. جنبش شورایی طبقه‌ی کارگر، اما به اعتبار خصایل طبقاتی‌ای دقیقاً عکس این‌ها، بیش‌ترین حد دشمنی و کارشکنی بورژوازی — و جنبش اتحادیه‌ای آن — را در برابر خود به بار می‌آورد. در نظر نگرفتن این مساله‌ی اساسی، در تعیین جایگاه و دوره‌ی فعالیت جنبش شورایی طبقه‌ی کارگر، یک سره اشتباه است.

به علاوه، جنبش شورایی کارگران از آن رو بیش‌تر در شرایط برآمد انقلابی جامعه سر بر آورده است، که در چنین وضعیتی توازن نیروی طبقاتی در جامعه به روشنی به سود کارگران و به زیان بورژوازی برهم می‌خورد و توده‌ی مردم مزدبگیر و محروم می‌توانند به خواست و اراده‌ی سیاسی و طبقاتی خود عمل کنند. این واقعیت، هر چند به خودی خود نشانی از مطلوبیت سازمان‌یابی شورایی در نزد کارگران دارد، اما بر مساله‌ی مهم دیگری نیز انگشت تاکید می‌گذارد: این، سرنوشت محتوم جنبش شورایی نیست! اگر جنبش شورایی را در معنای مبارزه‌ی ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر؛ در گسترده‌ترین گونه‌ی سازمان‌یابی کارگران مستقل از نوع حرفه، اشتغال یا بیکاری، جنسیت و ملیت یا

مذهب؛ در اعمال اراده‌ی مستقیم کارگری؛ و در تلاش برای رهایی جامعه‌ی بشری از نکت و مشقت بردگی مزدی و مالکیت خصوصی سرمایه داری و برپایی جامعه‌ی آزاد و برابر انسان‌ها؛ در نظر آریم، این جنبش و گرایش کمونیستی منتظر با آن، جنبش و ظرف سازمان‌یابی وسیع‌ترین توده‌ی آحاد طبقه‌ی کارگر است که در پروسه‌ی مبارزه‌ی مستمر ضد سرمایه داری کارگران می‌تواند به نیروی خودآگاه و هم‌بسته‌ی آنان بر بورژوازی تحمیل شود. چنین مبارزه‌ی، نه منطقی و نه الزامی، به دوره‌های برآمد انقلابی محدود نمی‌شود؛ برعکس، با پراتیک آگاهانه و هدف‌مند گرایش کمونیستی و جنبش شورایی کارگران می‌تواند به تمامی لحظات و دقایق مبارزه‌ی ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر تسری یابد. دو قطبی سازمان‌یابی اتحادیه‌ای برای دوره‌های متعارف و سازمان‌یابی شورایی برای دوره‌های انقلابی، بیش از آن که نشانی از واقعیت و در نظر داشت منافع طبقاتی کارگران داشته باشد، محملی برای زنجیر کردن پای طبقه‌ی کارگر در سنت و افق جنبش اتحادیه‌ای در چهارچوب نظم سرمایه داری و به پس راندن جنبش شورایی و مبارزه‌ی ضد سرمایه داری کارگران است. در واقعیت امر نیز، جدای از این نوع تحلیل‌ها و ارزیابی‌ها، آن‌جا که طبقه‌ی کارگر در دل هر مبارزه‌ی، سیاست و سنت و افق جنبش اتحادیه‌ای را پشت سر می‌گذارد، دست به مبارزه‌ی رادیکال می‌زند، مناسبات سرمایه داری و نظم جامعه‌ی مدنی بورژوازی را به چالش می‌گیرد، و ... مشخصه‌های جنبش شورایی را به نمایش می‌گذارد و سنگ بنای آن را می‌سازد. از این دست مبارزات، نه تنها در گستره‌ی جهان، که در ایران نیز به ویژه در همین سال‌های اخیر کم اتفاق نیفتاده است.

خلاصه کنیم: سازمان‌یابی شورایی کارگران و تدارک توده‌ی کارگر برای انقلاب کارگری، یک امر روتین و دایمی گرایش کمونیستی طبقه‌ی کارگر است؛ امری که شرایط مادی آن از دیرباز تاکنون وجود داشته است. اما اگر، به رغم این واقعیت، جنبش اتحادیه‌ای در دوره‌هایی از تاریخ مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر خود را آلت‌رناتیو مبارزه‌ی طبقاتی کارگران علیه سرمایه داری می‌کند؛ اگر انتظارات جنبش اتحادیه‌ای برای بهبود شرایط کار و معیشت طبقه‌ی کارگر، در سیطره‌ی بردگی مزدی و استثمار سرمایه داری، امیال و آرزوهای کارگران را رقم می‌زند؛ این، فقط از آن روست که توازن قوای میان کارگران و بورژوازی در آن دوره‌های تاریخی به زیان طبقه‌ی کارگر در جریان است. خودآگاه شدن

طبقه‌ی کارگر، تنها راه تغییر این توازن قوای طبقاتی به سود کارگران است. اما این مهم تنها از طریق نقد کمونیستی مناسبات سرمایه داری، از به دست دادن تصویری روشن از شیوه‌ی تولید سرمایه داری و چرایی مالکیت خصوصی و بردگی مزدی، و از آن چه که می‌تواند از طریق یک انقلاب کارگری بر خرابه‌های نیکت و مشقت سرمایه داری جوانه بزند و به جامعه‌ی آزاد و برابر انسان‌ها فرا برآید، ممکن می‌شود. افق کمونیستی بر وجود تشکل ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر، به مثابه یک جزء مکمل این تصویر، در این مسیر تاریخ ساز انگشت تأکید می‌گذارد.

تشکل ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر

تشکل ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر، طبیعی‌ترین و ذاتی‌ترین تشکل کارگری است. در شرایطی که عینیت تضاد بین کار و سرمایه، خاستگاه مبارزه‌ی طبقاتی در جامعه‌ی سرمایه داری را روشن و تعیین می‌کند، جنبش و تشکل کارگری به مثابه ابزار کارگران و مزدبگیران در این مبارزه‌ی طبقاتی نمی‌تواند خصلت ضد سرمایه داری نداشته باشد. در غیر این صورت نه تشکل طبقاتی کارگران، بلکه تشکلی است که بورژوازی برای به بند کشیدن مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر در چهارچوب بردگی مزدی و مالکیت خصوصی سرمایه داری به وجود آورده است.

تشکل ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر هر چند از مبارزه‌ی اقتصادی و رفاهی آغاز می‌کند، و تلاش مستمر برای ارتقای موقعیت اجتماعی کارگران و بهبود کار و معیشت آنان را وجه همت خود قرار می‌دهد، اما به این مبارزه محدود نمی‌ماند و امیال و انتظارات سیاسی طبقه‌ی کارگر در سطح جامعه و در برابر بورژوازی را نیز نمایندگی می‌کند. در جهانی که روند زندگی جز با مبارزه‌ی طبقاتی بین دو طبقه‌ی اصلی جامعه تعیین نمی‌شود، واداشتن تشکل طبقاتی کارگران از مبارزه‌ی سیاسی، جز به معنای واگذاشتن سیادت سیاسی در کف بورژوازی نیست. و این در تضاد با خصلت طبقاتی تشکل ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر است.

تشکل ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر، تشکل وسیع‌ترین توده‌ی کارگر است. در این جا کارگران تنها به مثابه فروشندگان نیروی کار – یدی و فکری – خود به سرمایه داری در نظر گرفته می‌شوند. تفاوت در نوع کار، در مولد بودن یا



وجود یک تشکل علنی ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر را در جامعه ایجاد کرد و بورژوازی را به پذیرش آن وادار نمود. به علاوه، باید بر این نکته هم تأکید کرد که علنی بودن تشکل ضد سرمایه داری کارگران، الزاما به معنای قانونی بودن آن نیست. این نیز امری است، که به ویژه در شرایط مختنق جوامعی نظیر ایران برای تحقق آن باید مبارزه کرد. در واقع، چنین تشکلی تنها به اعتبار مبارزه‌ی اقتصادی و سیاسی مستمر طبقه‌ی کارگر علیه سرمایه داری و به میزانی که در اثر این مبارزه، در فضای مختنق جامعه گشایشی حاصل می‌شود و توازن نیروی طبقاتی در سطح جامعه آغاز به تغییر به سود طبقه‌ی کارگر و به زبان بورژوازی می‌کند، در وجود تشکل علنی و قانونی ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر تجلی می‌یابد.

یک جنبه‌ی مهم این بحث، ارتباط تنگاتنگ ایجاد چنین تشکلی – تشکلی که به اعتبار جوهر ضد سرمایه داری و طبقاتی خود، علیه بورژوازی عمل می‌کند و لذا نمی‌تواند «حق» ایجاد خود را از دولت بورژوازی «طلب» نماید – با رواج «آزادی‌های سیاسی» در جامعه و به همین اندازه مهم، با ضرورت دخالت گری چنین تشکلی در روندهای سیاسی جامعه است. به همان اندازه که مبارزه‌ی اقتصادی و سیاسی طبقه‌ی کارگر علیه سرمایه داری اوج و قوت بیش‌تری می‌یابد، به همان اندازه هم چتر خفقان خونین بورژوازی شکاف برمی‌دارد، «آزادی‌های سیاسی» معمول می‌شود، و امکان ایجاد تشکل‌های علنی و توده‌ای نظیر تشکل ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر ممکن می‌گردد. بورژوازی فقط در چنین شرایطی است، که به وجود یک تشکل کارگری ضد سرمایه داری «علنی» و «قانونی» تمکین می‌کند. وگرنه، روشن است که بورژوازی تا آن جا که بتواند یا

به زور سرنیزه و زندان و شکنجه از ایجاد تشکل طبقاتی مخالف خود جلوگیری می‌کند و یا از طرق تلاش برای تغییر ریل آن، چنین تشکلی را از مضمون و محتوای طبقاتی خویش تهی می‌سازد. تشکل ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر، به اعتبار تجربه‌ی مبارزه‌ی ضد سرمایه داری توده‌ی کارگر خودآگاه و هم بسته، طبیعتا نحوه‌ی درست ایجاد خود را نیز به دست می‌دهد. با این همه، اما می‌توان در این مورد بر نکته‌های نیز

ادامه در صفحه‌ی ۵۱

غیر مولد بودن آن، در اشتغال به کار یا بیکار بودن، تفاوت در عقیده، ایدئولوژی، جنسیت، ملیت و مذهب، کمترین مانع و رداعی بر سازمان یابی طبقه‌ی کارگر در کلیت خود در تشکل ضد سرمایه داری کارگران نیست. در این جا هر آن کس که تنها در ازای فروش نیروی کار خود به سرمایه داری، شانس امرار معاش و ادامه‌ی حیات انسانی را می‌یابد، کارگر است. کارگری که در هیات اشتغال به معلمی، پرستاری، روزنامه نگاری، تولیدی و... در کنار خیل عظیم برادران و خواهران بیکار خود که به رغم میل خویش بنا به مصالح سرمایه داری از کار کنار گذاشته شده‌اند، گرد هم می‌آیند تا نیروی خودآگاه و هم پسته‌ی خود در مبارزه‌ی ضد سرمایه داری را وثیقه‌ی بهبود شرایط کار و معیشت خویش سازند و در متن این مبارزه‌ی مستمر گام به گام بنیان‌های جامعه‌ی انسان‌های آزاد و برابر را پی افکنند.

تشکل ضد سرمایه داری کارگران، تشکلی علنی است؛ چرا که مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر علیه استثمار و بردگی مزدی سرمایه داری، و برای بهبود شرایط کار و معیشت خود، در اساس مبارزه‌ی علنی است. این مبارزه در خفا صورت نمی‌گیرد و طبیعتا ابزار سازمان یابی این مبارزه هم نمی‌تواند ابزاری مخفی باشد. اما این اصل درست، به هر لحظه‌ای از تاریخ مبارزه‌ی کارگری قابل تعمیم نیست. این امری است که برای تحقق آن باید مبارزه کرد. باید از هر امکانی برای پیش برد این مبارزه و گسترش و ارتقای آن استفاده نمود. باید شرایط سیاسی و اجتماعی